اعوذ بالله من الشیطن الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

جادوی شیاطین (قسمت بیست و دوم)

احساسات کاذب

خطای احساسات و یا احساسات کاذب مهمترین حربه شیطان در جهت فریب دادن قربانیان است. مثلا کسی که شیفته قمار میشود و در قمار شرکت میکند؛ بعد از باخت؛ احساسات او جریحه دار شده و بنابراین این فرد دوباره میخواهد از طریق همان قمار پول از دست رفته را بدست آورد.

إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ ﴿۹۱﴾

همانا شیطان می خواهد با شراب و قمار میان شما دشمنی و کینه ایجاد کند و شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد پس آیا شما دست برمی دارید (۹۱)

تمام کسانی که در قمار می بازند، هیچوقت تلاش نکرده اند که پول از دست رفته را از طریق کار و فعالیت دیگری بدست آورند. زیرا آنان با انجام قمار در احساساتی کاذب می افتند و از نظر آنان تنها راه بدست آوردن اموالِ باخته، فقط همان قمار است. یعنی در قمار ، احساسات کاذب و شیطانی هستند که برای فرد تصمیم می گیرند و به همین خاطر ، افراد قمار باز، شکست در قمار را به معنای شکست واقعی خود میدانند و آن را بسیار جدی می گیرند. تا وقتی که پول از دست داده را بدست نیاورند، دست از قمار بر نمی دارند و در بیشتر مواقع ، همه چیز را می بازند. باید توجه شود که باختن در قمار برای یک فرد قمارباز، به معنای شکست واقعی است. به همین خاطر کینه و دشمنی و دَبِه در آوردن از خصوصیات قمار است. در واقع به نوعی خطای احساسات پیش می آید و احساسات شیطانی جای احساسات واقعی و خدادادی را می گیرد. به این طریق شیطان بسیار مکارانه، احساسات کاذب خویش را جای احساسات واقعی برای افراد جا میزند.

پیش آمده است که یک قمار باز ، ادامه قمار را بر نجات جان بچه بیمارش ترجیح داده است. قمار و مشروبات و سایر مسکرات و مخدرات اولویت ها را از انسان می گیرند و باعث میشوند که انسان کارهای غیر منطقی بکند. حتی کسانی که قمار میکنند، درحین قمار ، در موقع شانس نیاوردن؛ مدام خدا را مقصر میدانند و از بد شانسی خود گله مندند و بطرز عجیبی خدا را ناسپاسی میکنند و خدا را همراه خویش نمیدانند و حتی با خدا قهر میکنند! این طرز نگرش یک قمار باز و یا مست ، بطرز عجیبی روی روان او تاثیر گذاشته و در نهایت حسن ظن او نسبت به خدا از بین

میرود. شیطان هم دقیقا همین را میخواهد. مهمترین حربه شیطان برای اجبار افراد به کارها، از بین بردن حسن ظن نسبت به خدای عالمیان است.

هیجان کاذب و امید کاذب نشان از احساسات کاذبی دارد که فرد را احاطه کرده است. مثلا یکی در اتوموبیلش تصادف کرده و تقاضای کمک میکند و دیگران بجای کمک، از او فیلم میگیرند و در فضای مجازی پخش میکنند تا هیجان برای فالوئرهای خود درست کنند. از نظر آنان، هیجان کاذب ناشی از فیلم گرفتن و اقدام بعدی یعنی پخش آن در فضای مجازی، مهمتر از کمک کردن به دیگران است. در اینجا فرق بین احساسات کاذب و واقعی را متوجه میشویم. امور عادی در زندگی، اهمیت و اولویت خویش را از دست میدهند. کمک کردن و یاری رساندن به دیگران، احساسات واقعی هستند که باعث رشد نفس خواهند شد و حس هیجان انسان را ارضا میکنند. اما هیجانات کاذب ، افراد را مست میکنند و آنان را از واقعیتها دور میکنند و ارضا کننده نیستند.

دنبال کنندگان کانال در فضای مجازی هم با دیدن فیلم ، فکر میکنند که حس کمک رسانی آنان هم ارضا شده است و به این طریق همگی و دسته جمعی فریب میخورند. البته فرد اگر در واقعیت با فالوئرهایش روبرو شود، متوجه خواهد شد که یک دنیا اختلاف است بین او و فالوئرهایش. در حالیکه آن فرد پیش خود فکر میکند که فالوئرهایش برایش می میرند، ولی در واقع اینطوری نیست. به این طریق فرد در توهمات فرو رفته و حس غرور و تکبر به او دست میدهد. به این طریق احساسات کاذب نتیجه ای جز بدست آوردن صفات شیطانی ندارد.

به قطع یقین؛ تمام گناهها ناشی از احساسات کاذب هستند. احساسات کاذب اعتیاد آور است و مدام باید تکرار شوند. بطوریکه افراد روزانه دهها فیلم در فضای مجازی می بینند ولی باز هم برای آنها کافی نیست؛ به حدی که تا نیمه های شب مشغول دیدن این فیلمها هستند.

احساسات کاذب، خیلی خطرناک هستند. مثلا افراد برای اینکه به بقیه نشان دهند که مثل سلفی ها و اخباری ها، افراد خشک مقدس نیستند، دچار افراط شده و اصل مطالب را منکر میشوند. آنان همه گروهها و حزبها و تفکرات را درست می پندارند و پیش خود فکر میکنند همه راهها به خدا ختم میشود. به قول معروف از هول حلیم در دیگ می افتند؛ برای اینکه راه خودش را از راه سلفی گری جدا کند، هر عقیده ای را صحیح میداند و حتی میگوید که: *خدا در همه ما هست و اصلا لزومی ندارد که دنبال خدا بگردی و در راه او تلاش کنید؛ بلکه خدا در وجود همه نهفته است*! البته همه میدانیم که این همان عقیده وحدت وجود است که شیطان مردم را به سمت آن جذب میکند. بنابراین گروههای تندرو و پیرو حدیث و سنت بهترین ابزار برای کشاندن مردم به سمت عقیده وحدت وجود هستند.

یا حتی در کشورهای خارجی ، برای اینکه افراد به دیگران نشان دهند که پیرو گفته های کشیشان نیستند و بلکه افراد لائیکی هستند؛ در کارناوالهای همجنسگرایان شرکت کرده و از آنان دفاع میکنند؛ بدون آنکه خود جزو آن گروهها باشند! شیطان از راه افراط و تفریط ، دین اصلی را خراب کرده و بعد مردم را به سمت و سوی ایدئولوژی های خود سوق میدهد.

به خاطر مهجور گذاشته شدن قرآن و سایر کتب آسمانی، حس خداجویی افراد ارضا نشده و در نتیجه دنبال عرفان مجوسی کشیده میشوند. مولوی مثالی را در کتاب شعرش ذکر میکند که تعدادی افراد یک نوع میوه را هرکدام به روش و زبان خود صدا میزنند. در داستان شعر، یک پیام کاملا شیطانی نهفته است. به همین خاطر اشعار مهمترین روش شیطان برای مقابله با پیام خداست.

چار کس را داد مردی یک درم
آن یکی گفت این بانگوری دهم
آن یکی دیگر عرب بد گفت لا
من عنب خواهم نه انگور ای دغا
آن یکی ترکی بد و گفت این بنم
من نمی‌خواهم عنب خواهم ازم
آن یکی رومی بگفت این قیل را
ترک کن خواهیم استافیل را
در تنازع آن نفر جنگی شدند
که ز سر نامها غافل بدند
مشت بر هم می‌زدند از ابلهی
پر بدند از جهل و از دانش تهی

گرچه این داستان در ظاهر، میخواهد بگوید که هرکسی حق را به شیوه خودش بیان میکند؛ اما هدف اصلی داستان بی تفاوت کردن افراد در مقابل ایدئولوژی هاست. مفاهیمی که از طریق شعر بر افراد تلقین میشود کاملا شیطانی هستند و میخواهند افراد را به سمت و سوی خلسگی ببرند. در حالیکه ما در این دنیا باید

سمت و سوی خویش را کامل مشخص کنیم و در آن سمت و سوی، استقامت به خرج دهیم.

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿٣٠﴾

در حقیقت کسانی که گفتند پروردگار ما خداست سپس ایستادگی کردند فرشتگان بر آنان فرود می آیند [و می گویند] هان بیم مدارید و غمین مباشید و به بهشتی که وعده یافته بودید شاد باشید (٣٠)

در یک داستان دیگر، مولوی ، داستانی از یک شبان و موسی را نقل کرده است که اصلا واقعیت ندارد و در هیچ کتاب آسمانی اثری از آن نیست.

دید موسی یک شبانی را براه
کو همی‌گفت ای گزیننده اله
تو کجایی تا شوم من چاکرت
چارقت دوزم کنم شانه سرت
جامه‌ات شویم شپشهاات کشم
شیر پیشت آورم ای محتشم
دستکت بوسم بمالم پایکت
وقت خواب آید بروبم جایکت
ای فدای تو همه بزهای من
ای بیادت هیهی و هیهای من
این نمط بیهوده می‌گفت آن شبان
گفت موسی با کی است این ای فلان
گفت با آنکس که ما را آفرید
این زمین و چرخ ازو آمد پدید

گفت موسی های بس مدبر شدی
خود مسلمان ناشده کافر شدی
این چه ژاژست این چه کفرست و فشار
پنبه‌ای اندر دهان خود فشار
گند کفر تو جهان را گنده کرد

مولوی در این داستان میخواهد بگوید که افراد میتوانند به هر صورتی خدا را بخوانند و هر تصوری میتوانند در مورد خدا داشته باشند. در حالیکه مشکل اصلی بشریت همین است که باید خدا را به درستی شناخت. برخلاف باور عموم ، همه راهها به خدا ختم نمیشود، بلکه بیشتر راهها از خدا دور میشود. در ادامه داستان، مولوی ، از زبان خدا ! ، موسی را مورد عتاب قرار داده است که چرا شبان را نگران کرده است و باید موسی کاری به کار او نمیداشت! این تفکر در شعر مولوی درست برخلاف پیام خداست. شعر می گوید باید برای کدرنشدن خاطر کسی از گفتن حق دست برداشت و افراد را راهنمایی نکرد. این شعر این را میخواهد بگوید. بی تفاوتی در مقابل حقایق.

کفر تو دیبای دین را ژنده کرد
چارق و پاتابه لایق مر تراست
آفتابی را چنینها کی رواست
گر نبندی زین سخن تو حلق را
آتشی آید بسوزد خلق را
آتشی گر نامدست این دود چیست
جان سیه گشته روان مردود چیست
گر همی‌دانی که یزدان داورست
ژاژ و گستاخی ترا چون باورست

دوستی بی‌خرد خود دشمنیست
حق تعالی زین چنین خدمت غنیست
با کی می‌گویی تو این با عم و خال
جسم و حاجت در صفات ذوالجلال

گاهی در جامعه، افراد از راهنمایی پیرزنان و پیرمردان دست بر میدارند؛ زیرا فکر میکنند که آنان را نباید دست زد ؛ تا با تفکرات خویش (هرچند غلط) بمیرند. درحالیکه اصلا این کار درستی نیست و انسانها برای این زنده اند زیرا که تا لحظات آخر عمرشان نیازمند راهنمایی هستند، هرچند تمام زندگیشان را زیرو رو کند؛ این بهتر است تا اینکه افراد وارد جهنم شوند.
یا حتی مولوی در شعر دیگری، سعی در خلط کردن مفاهیم خلقت خدا دارد و میخواهد که افراد نسبت به هر چیزی بی تفاوت باشند.

گر تو مردی را بخوانی فاطمه
گرچه یک جنس‌اند مرد و زن همه
قصد خون تو کند تا ممکنست
گرچه خوش‌خو و حلیم و ساکنست
فاطمه مدحست در حق زنان
مرد را گویی بود زخم سنان
دست و پا در حق ما استایش است
در حق پاکی حق آلایش است

این احساسات کاذب که برای افراد لذت بخش است و حتی به آن افتخار هم میکنند و این باعث میشود که افراد هر راهی را درست بدانند و هر طریقی را صحیح بدانند و فکر میکنند که تنها اخلاص در آن راه کافی است. در حالیکه خدا هر تلاشی را قبول ندارد.

الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ﴿۱۰۴﴾

[آنان] کسانی اند که کوشش‌شان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می پندارند که کار خوب انجام می دهند (۱۰۴)